

یک ترنتوی در دربار شاه ایران خاطرات سفر آنتره پرینی (۱۸۸۲ - ۱۸۸۴)*

نویسنده سفرنامه، مردی ایتالیایی الاصل به نام آنتره پرینی (Antenore Prini) است. وی در ۱۱ آوریل ۱۸۵۵ در روستایی موسوم به بزانیو (Besagno) از توابع قریه مری (Mori) در استان ترنتینو (Trentino) متولد شده، در کودکی پدر و مادر خود را از دست داده، و در جوانی شغل نظامیگری را برای خود انتخاب کرده است. در ۲۰ سالگی با عنوان گروهبانی

* عنوان اصلی: *Un trentino alla corte dello Scia di Persia. Le memorie di viaggio di Antenore Perini 1882-1884.*

با مقدمه و تعلیقات و تصحیح میرجلال هاشمی، جمع صفحات: ۱۳۱، صفحات نسخه دستنویس، ص ۷۳-۱۰۴،
ضمیمه ها: از لوجیا دیبازی (Lucia Debiasi) ص ۵۹ تا ۱۶۵، و از جورجیو کوزاتلی (Giorgio Cusatelli) ص ۱۲۵ تا ۱۳۰، ناشر و تاریخ نشر: موزه تاریخی در شهر ترنتو (ایتالیا)، دسامبر ۱۹۹۷ میلادی.

*

یادآوری:

صفت نسبی «ترنتوی» که در عنوان این کتاب ذکر گشته است، در واقع برگردان فارسی واژه ایتالیایی «ترنتینو (Trentino)» است. این واژه ایتالیایی، هم نام استان را می رساند، و هم به معنای شخص زاده استان «ترنتو (Trento)» است (همان گونه که در زبان فارسی گفته می شود «مرد مازندرانی» یا «مرد آذربایجانی» و ...).

جهت رعایت تلفظ درست بعضی از واژه ها و نامهای فارسی در زبان ایتالیایی، در متن کتاب، هرگاه حرفی با مخرج S در میان واژه یا نامی قرار گرفته، هرچند نا مشدد، آن حرف دوبار تکرار گشته است.

و دیگر، همان گونه که اغلب در کارهای مربوط به چاپ و انتشار پیش می آید، متأسفانه این کتاب نیز از سهوها، و از غلطهای چاپی مصون نمانده است. نویسنده، این فرصت را مغتنم شمرده، در همین رابطه از استاد ایران شناس گرانقدر جناب آقای ایرج افشار، که ذکر مأخذ نقل قول یادداشتی از ایشان در صفحه ۱۱، سطرهای ۱۶-۲۰ کتاب بالا، از قلم افتاده است، بوزش می خواهد.

به انجام خدمت نظام وظیفه در «رجیمنت شکارچیان تیرلسی» (Cacciatori Tirolesi) در شهر رورتو (Rovereto) در همان استان ترنتینو مشغول گردیده است.

این استان، در منطقه ای در شمال کشور ایتالیای فعلی قرار دارد که تا زمان نخستین جنگ جهانی، بخشی از قلمرو امپراتوری اتریش-مجار (هنگری) به شمار می آمده است. بنا بر تغییراتی که پس از جنگ جهانی اول در حدود و مرزهای دو کشور ایتالیا و اتریش در این منطقه روی داد، این سفرنامه را می توان هم سندی از پروندهٔ روابط سیاسی- نظامی ایران و ایتالیا دانست، و هم ورقی از بایگانی روابط ایران و اتریش به شمار آورد.

در ماه ژانویه ۱۸۸۲ میلادی، دولت وین چند تن از افراد ارتش خود را به مأموریت روانهٔ کشور ایران می سازد. منظور از این مأموریت، ظاهراً نو/ بازسازی ارتش کشور ایران در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار بر طبق برنامه و سلسله مراتب ارتش پیشرفته اتریش بوده است. باید توجه داشت که پرینی، مدتها پس از بازگشت به زادگاه خود به نوشتن خاطراتش پرداخت. در ضمن، چون وی پس از بازگشت از ایران، در زادگاهش، میخانه ای دایر کرد، بنا بر این، می توان گمانه زنی کرد که او در هنگام انجام کار، به طور شفاهی، ماجراهای بسیار گیرایی از مسافرت خویش را به ایران برای مشتریان خود نقل می کرده است. احتمالاً، همین نقل خاطرات سرگرم کنندهٔ پرینی برای مشتریان میخانه اش، می تواند مایهٔ اولیه، و نخستین انگیزهٔ نوشته شدن این سفرنامه، برای افراد خانواده اش، و یا برای دوستان و آشنایانش، بوده باشد.

پرینی از خانواده ای دهقانی به مفهوم قدیم آن، و لذا، جزء طبقات فرودست، فقیر و محروم در اجتماع آن دورهٔ کشور ایتالیا بوده است، بنا بر این، همانند اکثریت قریب به اتفاق افراد این طبقهٔ محروم اجتماعی، تحصیلات رسمی او نیز، گویا، از حد مراحل ابتدایی فراتر نرفته بوده است.

موجبات دست به قلم بردن افرادی از طبقات محروم اجتماع را، اغلب، نه در تواناییهای فرهنگی- اکتسابی آنان، که عموماً از آن محروم بوده اند، بلکه بیشتر، در برخورداری از احساسات قوی و ذهن کنجکاو آنان، باید جست.

روش پرینی در نوشتن سفرنامه اش کاملاً ساده و بی پیرایه است. یعنی بدون پُرگویی و آوردن جملات مترادف و یا بازی با الفاظ، و بدون هرگونه تعقید. به طوری که خوانندهٔ سفرنامه به زودی خود را با «نویسنده» ای صادق، خوش مشرب و با رگه هایی از شوخ طبعی روبرو می بیند و به زودی با او الفت می گیرد و با وی صمیمی و اُخت می گردد. برخلاف بعضی دیگر از سفرنامه های اروپاییان به ایران که آلوده به تعصب و

سیاستند، در سفرنامه پیرینی هیچ گونه پیشداوری، یا اظهار نظر منفی درباره ایران و مردم آن، که بوی خودبینی و نخوت بدهد، نمی توان یافت. وی در عین حال که به کرات به سنت دیرین میهمان نوازی ایرانیانی که به نحوی سر و کارشان با او افتاده بوده است اشاره می نماید، ولی مانند هر انسان صادق و منصفی، به هنگام مشاهده نارواییهای آن جامعه، مثل مجازات مجرمین در ملاء عام، صحنه های رقت بار حد زدن، یا قمه زنی، از ابراز انزجار و تأثر خودداری نمی کند. پیرینی در طی سفرنامه خود چند بار برای دیدار مجدد از ایران، حتی برای سکونت دایم در میهن ما نیز ابراز علاقه کرده است.

اکنون با در اختیار داشتن این داده ها به خلاصه اهم مطالب بعضی از صفحات سفرنامه پیرینی که مستقیماً به کشور ایران مربوط است، نظری گذرا می افکنیم.

از بندر انزلی تا تهران

هشت صفحه نخست نسخه دستنویس سفرنامه (ص ۷۳ تا ۷۹)، اختصاص یافته است به معرفی شخص پیرینی، محل زندگانی و مکان و چگونگی خدمت نظامی وی، معرفی دیگر نفرات و اعضای گروه و شرح آماده گشتن آنان برای سفر به ایران، و ماجراهایی که این گروه با آنها روبرو گردیده و نیز ملاقاتهایی که در ارتباط با مسافرتشان انجام داده بودند، مانند ملاقات با سفیر دولت وقت ایران در شهر وین، نریمان خان، که پیرینی وی را به خاطر قامت بسیار بلندش «مردی غول آسا» می خواند. (در تصویر ص ۵۴ کتاب، نفر دوم از سمت چپ نریمان خان است).

این گروه، پس از پشت سر نهادن مناطقی از لهستان و اوکراین، و پس از عبور از دریای سیاه به شهر تفلیس رسیده، از آن جا از طریق باکو (بادکوبه)، دریای مازندران و بندر انزلی، وارد شهر رشت می گردند. از صفحه هفتم سفرنامه، یعنی پس از ترک شهر باکو و ورود آنان به بندر انزلی، سفر آنان رسماً در داخل کشور ایران آغاز می گردد (در ص ۷۶ و ۷۷، مؤلف مسیر تقریبی مسافرت گروه را از روی نقشه جغرافیایی که با دست کشیده شده نشان داده است).

در بندر انزلی، یک بارن اتریشی که از سالها پیش در ایران می زیسته، از جانب والی شهر رشت جهت خوشامدگویی به پیشواز آنان فرستاده شده بوده است (در متن سفرنامه نام بارن و والی شهر رشت آورده نشده است)، نفرات نظامی وارد رشت می شوند، و پس از ۱۷ روز استراحت در این شهر، که «در طول این مدت غذاهای لذیذ گروه در مطبخ والی شهر به طریق اروپایی تهیه شده، و از آنان به شیوه هتلهای درجه اول اروپا با تشریفات زیاد»

پذیرایی به عمل می آمده است، بالاخره این عده عازم شهر قزوین می گردند. به این منظور، یک راهنمای محلی در اختیار آنان گذارده می شود تا برای طی طریق از جبال پوشیده از برف آن منطقه، گروه را راهنمایی نماید. در این مرحله، به خاطر کمبود تعداد اسب، نسبت به نفرات گروه، پرینی خود داوطلب می گردد که مابقی راه را تا قزوین با پای پیاده طی کند. پس از پیاده روی در تمام طول روز و ساعاتی از شب، در دامنه کوهستان، چند نفر از اعضای گروه، از جمله پرینی، که جلوتر از دیگران حرکت می کرده اند به کومه ای می رسند و شب را همراه خانواده فقیر ساکن آن کومه، در زیر کرسی می گذرانند (در این قسمت، پرینی آن کومه و کرسی را شرح داده است).

فاصله میان قزوین تا تهران را شش روزه پیموده، و در طی این مسیر، اعضای گروه، همه جا، «غذا، خوراکی، نوشیدنی (چای) و شبها را میهمان مردم، در خانه های زیبای ایرانی» بوده اند.

به هنگام ورود به تهران، منشی سفارت اتریش در آن شهر به استقبال این نظامیان رفته، و آنان را به خانه هایی که از قبل برای نفرات گروه مهیا گشته بوده است، می برد. به پنج نفر از اعضای ساده این گروه که پرینی نیز جزء آنان بوده است، خانه ای بزرگ جهت اقامت داده می شود که در آن برای هر نفر اتاقی با تخت خواب و میز و صندلی در نظر گرفته شده بوده است.

پس از چند روز، به آنان اطلاع داده می شود که به اتفاق سفیر کبیر کشور اتریش به نزد «اعلیحضرت ناصرالدین شاه» بار خواهند یافت. در بعد از ظهر روز مقرر، تمام افراد گروه با لباس شخصی وارد تالاری وسیع می گردند که با قالیهای نفیس فرش شده، و بر دیوارهای تالار، آینه های بزرگ قدی و تابلوهای نقاشی نصب گشته بوده است.

اعلیحضرت در انتهای تالار، در میان درباریان بر زمین نشسته بوده است. افراد اتریشی در برابر شاه به صف می ایستند، و شاه در طی جملات بسیار کوتاه فارسی از آنان درباره این که هر یک عضو چه دسته نظامی بوده اند پرسشهایی می کند که سوالات شاه توسط یکی از درباریان برای نظامیان اتریشی به زبان فرانسه ترجمه می شده است.

هنگام ورود به تالار، پرینی متوجه تابلو نقاشی بزرگ و تمام قدی بر دیوار پشت سر شاه می گردد. آن تابلو، نشان دهنده صحنه اتحاد سه کشور ایتالیا، اتریش، و آلمان به همراه رهبران هر سه کشور، به ترتیب، اومبرتو (Umberto)، فرانس یوزف اول (Franz Josef I) و ویلهلم اول (Wilhelm I) بوده است.

سپس، پرینی، ساختمان کاخ شاهی را، که در آن سالها «تنها ساختمان دو طبقه

شهر» بوده است، و باغ و حیاط، مجسمه‌ها، حوضها و آب‌نماهای کاخ را شرح داده است و آن‌گاه به توضیح معماری سنتی ساختمانهای مسکونی شهر تهران، تعداد دروازه‌های شهر و خندق اطراف آن پرداخته است. او جمعیت شهر تهران را در آن سالها دویست هزار نفر ذکر می‌کند.

بنا برگرفته پیرینی «ارتش ایران طبق روش و مقررات ارتش کشور اتریش آموزش داده می‌شده، و نوع سلاحها نیز از نوع سلاحهای اتریشی» بوده است. «سواره نظام ارتش ایران به وسیله درجه داران قزاق روسی آموزش» می‌دیدند، و «درجه داران قدیمی تر ایران ملبس به اونیفورم‌های ایرانی» بودند، و مانند «درجه داران ارمنی، به جای کلاه نظامی، همگی همان کلاه سنتی ایرانی» بر سر داشتند. «قشون ایران را افرادی بین ۱۶ تا ۶۰ ساله» تشکیل می‌دادند، «هیچ‌گونه مقررات و انضباطی در کار آنان» نبود و «مانند سربازان اروپایی در داخل پادگانها به سر نمی‌بردند»، بلکه «پس از چند ساعت رژه رفتن و قدم روی روزانه در شهر آزادانه به گردش می‌پرداختند و به خاطر کم بودن حقوقشان از هر راهی که می‌شد» در کسب درآمدی می‌کوشیدند، «به همین دلیل، به نظری، خدمات آموزشی» نظامیان اتریشی «نتیجه‌ای در پی» نداشته است.

آن‌گاه، پیرینی به توضیح حجاب زنان مسلمان ایرانی و به موضوع چند همسری و مسئله صیغه در میان مردان مسلمان ایرانی پرداخته و تمام این مسایل را نه تنها بسیار صادقانه و واقع‌گرایانه تر از بسیاری روزنامه‌نگاران امروز غربی، بل، با احاطه و آگاهی بسیار بیشتری شرح داده است.

در این سفرنامه نیز، مانند بعضی دیگر از سفرنامه‌های اروپاییان راجع به ایران، از جمله، اوژن فلاندن در کتاب مسافرت به ایران (*Voyage on Perse*) شرح مبسوطی راجع به صحنه‌های مجازات و کیفر مجرمین در ملاء عام و در میدان شهر داده شده است که در این جا به گوشه‌هایی از آنها اشاره می‌گردد.

[...] در ایران، دادگاه، پلیس یا ژاندارم وجود ندارد [...] مجازات مجرمین فوری به اجراء درمی‌آید و آن معمولاً مرگ، قطع دست، و یا زدن ضربه‌های تازیانه بر گرده عربان مجرم، و یا به کف پاهای اوست [...] یک بار شخصاً شاهد مجازات مردی بودم که به اتهام قتل و به حکم نایب السلطنه [کامران میرزا] دستگیر گشته بود. از پشت سر، دستهای مجرم را محکم بسته، باسپای او را از تنش بیرون آورده، مهاری در بینی اش زده، و با ریسمانی متصل به مهار بینی، او را تمام روز در میان شهر گردانده بودند. در همه جا جمعیت به تماشا ایستاده بود. تا این که مجرم را در میدان بزرگ شهر بر روی بلندی آوردند که بیش از چهار متر ارتفاع

نداشت، ولی عرض آن در حدود هشت یا ده متر بود. در وسط این بلندی تپه مانند، تیرکی شبیه به تیر تلگراف برپا گشته بود و بر سر آن حلقهٔ گردانی بود که از آن طنابی عبور داده شده بود. هنگامی که متهم به همراه مأموران به پای تیرک رسید، یکی از مأموران، او را بر زمین زد و دیگری به مأمور سوم که لباس سرخی بر تن داشت اشاره ای کرد و این شخص از دورن کیسه کاردی در آورد، سپس با دست چپ خود بینی متهم را گرفت و با تیغهٔ کارد، نخست او را مثله کرد، و پس از چند دقیقه سر وی را از تن جدا نمود. آن گاه آن سر بریده را بر چنگکی زد و به وسیلهٔ طناب به بالای تیرک کشید تا آن سر بریده به مدت چند روز در آن جا بماند و مایهٔ عبرت دیگران گردد [...].

[...] یک بار نیز شاهد صحنهٔ هولناک دیگری بودم. یک دسته شامل افراد مختلف نظامی را در یکی از شهرستانهای ایران به جرم دخل و تصرف غیر مجاز در دفاتر و تنظیمات نظامی و اخذ رشوه، دستگیر کرده، و همه آنان را به دستور شاه به تهران آورده، و در پادگان مجاور میدان بزرگ شهر در زندان نگهداشته بودند [...].

روزی از روزها، به گروه ما ابلاغ گردید که ساعت هشت صبح فردا باید در میدان مخصوص رژه حاضر باشیم. وقتی به میدان وارد شدیم، از دیدن ردیف طولانی تیرکهای مثلث شکل که رأس آنها در زمین فرو شده بود متعجب گشتیم [...]. در یک طرف میدان، پیاده نظام مسلح، در سوی دیگر، لشکر توپخانه با توپها، در جانب دیگر هم، سواره نظام قزاق صف کشیده و در انتظار آمدن شاهزاده بودند. پس از ورود شاهزاده و اطرافیان وی، ناگهان از یکی از درهای پادگان صفی از مردان عربان درآمدند، که هر یک فقط با لنگی ستر عورت کرده بودند و از هر یک از آنها دو سرباز مسلح مراقبت می کردند. در میان میدان، هر یک از این مردان را به یکی از آن تیرکها بستند؛ در حالی که دستهای آنان کاملاً به طرفین گشوده شده و به روی چوبی که قاعدهٔ مثلث را تشکیل می داد محکم گردیده بود. در دو سوی هر تیرک، به طوری که هر محکوم در میان قرار گیرد، دو سرباز تازیانه به دست قرار گرفته بودند. این نوع تازیانه «قنوت» نامیده می شود.

پس از بسته شدن همه محکومین به تیرکها، با یک اشارهٔ شاهزاده، ضربه های متوالی تازیانه بر گرده و پشت عربان آن بیچارگان بخت برگشته، شروع به پایین آمدن کرد، فریاد و ناله این بینویان، که استغاثه نموده و علی و محمد را به یاری می طلبیدند به هوا می رفت، و شیارهای خون به همراه تکه های پوست بدن محکومین بر زمین می ریخت.

در این مراسم، تعدادی از روحانیون و مقامات مذهبی نیز حضور داشتند. این روحانیون از نفوذ و قدرت زیادی برخوردارند. به طوری که اگر بخواهند، هر لحظه می توانند اجرای این گونه مراسم را قطع نمایند. در غیر این صورت، تا زمانی که شاهزاده دوباره علامتی ندهد، مراسم

همچنان ادامه خواهد یافت.

در این مورد هم تعداد ضربه ها ۹۰، شاید هم بیشتر بود. پس از قطع مراسم، به اشاره شاهزاده، و به محض باز کردن دست و پای متهمین از تیرکها، پیکرهای بیجان چند تن از آنان بر زمین افتاد. کسانی هم که هنوز زنده مانده بودند، دیگر یارای ایستادن بروی پاهای خویش را نداشتند، و توسط همان سربازانی که مأمور تازیانه زدن بودند دوباره به داخل ساختمان پادگان حمل شدند.

باور کنید که به هنگام دیدن این مراسم، بدنم می لرزید. چند بار قصد ترک گفتن آن مراسم را داشتم، ولی هر بار به من گوشزد کردند که باید در آن جا باقی بمانم [۰۰۰].

[۰۰۰] به هر حال، در طی آن مراسم با خود فکر می کردم که اگر افراد مسلح قشون ایران، که در آن میدان حضور داشتند، و به چشم خود می دیدند که همکارانشان به چه سرنوشتی دچار گشته اند، بخواهند طغیان کنند، می توانند هم شاهزاده را بکشند و هم ما را از میان بردارند؛ ولی هیچ کس از جایش تکان هم نخورد [۰۰۰].

پس از توضیحاتی، پرینی آن گاه به رایج نبودن اسکناس در ایران آن دوره اشاره می کند، و این که طبق قرارداد، نظامیان اتریشی با دولت ایران، حقوق آنان می بایست هر سه ماه یک بار پرداخت می گردید؛ ولی در عمل این طور نبود و گاهی حقوق آنان تا شش ماه عقب می افتاده است. در چنین مواقع، هنگامی که برای دریافت حقوق خود رجوع می کردند، چون در ایران هنوز اسکناس وجود نداشته، آنان گونی یا کیسه ای با خود می بردند تا سکه های نقره را که دولت به آنان می داد، در آن بریزند.

قیمت ارزان توتون، و فراوانی انواع میوه، برای نویسنده سفرنامه باعث خوشوقتی بوده است، ولی می افزاید که به علت حرام بودن نوشیدنیهای الکلی در دین اسلام، اروپاییان ساکن ایران، شراب را فقط می توانستند از ایرانیان ارمنی خریداری نمایند. پرینی برای رفع این مضیقه، در فصل پاییز دومین سال اقامت خود در ایران، چندین «خمره» تهیه می کند و در زیرزمین خانه اش شراب می اندازد که «بسیار هم مرغوب» در می آید. بعد، شراب را در بطریهایی ریخته و هر بطری را به اروپاییان آشنا، به قیمت سی شاهی می فروخته است.

سلمانیهای کنار خیابانها، و نامه نویسها، میرزا بنویسهای خیابانی که «روی زمین می نشستند، و قلمها را از قلمدانها در آورده، در دوات می زدند و کاغذ لوله شده را باز می کردند و آن را به روی دست راست تکیه داده، و از سمت راست به طرف چپ با سهولتی باور نکردنی» می نوشتند توجه نویسنده را بسیار به خود جلب کرده بوده و آن را با

اشتیاق شرح داده است.

این نظامیان اتریشی، گاهی از سوی شاهزاده (منظور پیرینی از «شاهزاده») همه جا، کامران میرزای نایب السلطان، یا نایب السلطنه می باشد که وزیر جنگ نیز بوده است) به ناهار دعوت می شدند. در تالار غذاخوری که اندازه تقریبی آن ۴۰ x ۱۰ متر بوده است، وقتی که همه حاضرین در مجلس (فقط همراهان کامران میرزا بیش از هشتاد نفر بودند) به صرف غذا مشغول می شدند، اگر صدای توپ شنیده می شد، ناگهان همه ایرانیان حاضر در آن جا، بنا بر طرز بیان شیرین پیرینی، «با انواع خم و راست شدن‌ها و حرکات» به نماز می ایستادند. دیدن این صحنه نیز، خود، برای اعضای گروه اتریشی جالب و سرگرم کننده بوده است.

تعطیلات تابستانی رفتن ناصرالدین شاه همراه زنان حرمسرا، و مراسم برگزاری جشن نوروز، در این سفرنامه نیز با آب و تاب شرح داده شده است.

[...] با پرده های کشیده، همه پنجره های کالسکه هایی که زنان حرمسرای شاه را حمل می کنند کاملاً مسدود شده است، به طوری که حتی سایه کسانی که در داخل کالسکه ها هم نشسته اند دیده نشود. کالسکه ها صفی طولانی را تشکیل می دهند. پیش از تمام کالسکه ها، دو کالسکه، هر کدام در یک سوی جاده حرکت می کنند. کالسکه چپهای این دو کالسکه شلاقهایی در دست دارند، و مرتب فریاد می کنند که: «هی... شاه میآید. هی... شاه میآید». به محض شنیدن این کلمات، هر کس که در خیابان و در سر راه باشد، باید توقف کند و پشت به محلی که کالسکه ها از آن جا عبور می کنند بایستد. در این حالت اگر احتمالاً کسی از روی کنجکاوی هم که شده، برای دیدن کالسکه ای سر برگرداند، از یکی از کالسکه چپها شلاق خواهد خورد. تا هنگامی که تمام این کالسکه ها از آن مسیر نگذشته باشند، کسی حق ندارد حرکت کند. پس از عبور کالسکه های زنان حرمسرا، کالسکه شخصی شاه از راه می رسند. همدم شاه او را در تمام مدت تعطیلاتش همراهی می نماید. در تمام طول تابستان، شاه از بیلاقی به بیلاق دیگر می رود و مرتب جا عوض می کند [...] .

[...] در آغاز هر سال شاه بر تختی پر شکوه جلوس می کند در حالی که لباس جواهر نشانی بر تن دارد پر از سنگهای قیمتی مانند الماس و یاقوت که نمی توان برای آنها قیمتی تعیین کرد. در محوطه باغی بزرگ، مقامات عالیرتبه نظامی و ما را به حضور می پذیرد. در کنار تختی که شاه بر آن قرار گرفته است، تنی چند از وزراء ایستاده اند. در مقابل شاه قلیانی مُطلا و مرصع هست، که یکی از نزدیکان، آن را برای او آماده می کند. شاه به ندرت با اطرافیان سخنی می گوید. هر ساله به مناسبت چنین مراسمی، سکه های مخصوصی از نقره به حضار اهداء می گردد. این

سکه‌ها را وزیر بر طبقی مخصوص حمل، و از بالاترین مقام نظامی آغاز به هدیه دادن آنها می‌کند، و به هر کس تعدادی در خور می‌دهد. در مدت اقامت در ایران، تعداد ۱۱۷ سکه به من تعلق گرفت، که پس از بازگشت به اروپا، آنها را به دوستان خود هدیه دادم [...].

قبلاً گفتیم که این سفرنامه خاطرات مردی ست بی‌غرض که با صراحت و صداقت و به دور از هرگونه سیاست بازی نویسنده‌گان بعضی دیگر از سفرنامه‌های اروپاییان راجع به ایران، واقعیت هر چیز را آن‌گونه که بوده و دیده بر قلم رانده است. در همین رابطه، در صفحه ۸۹ (صفحه ۲۹ نسخه دستنویس)، پرینی، به گونه‌ای واقعیت بی‌هوده بودن مأموریت‌هایی مانند مأموریت این گروه نظامی اتریشی را به ایران بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که کارهای عظیمی مانند بنیانگذاری نیروی نظامی کشوری و سرو سامان دادن به آن، با تلاشهای انفرادی افراد مغایرت دارد. از این روی، همونقل می‌کند که:

[...] وظایف ما اروپاییان در ایران بسیار کم بود... برای آن که کاری انجام شده باشد، من به فرمانده خود یوزف گایزر (Josef Geisler) که از اهالی شهر وین بود پیشنهاد کردم که، چون نظامیان ایرانی با هیچ یک از قواعد نظامی آشنایی ندارند در نتیجه آنها را رعایت نمی‌کنند، بهتر است به گروهی از آنان، این قواعد را آموزش بدهیم. اما در عمل، چون سن بیشتر نظامیان ایرانی بالای ۵۰ و ۶۰ سال بود، و از طرفی هم می‌دیدم که این افراد بعد از چند روز به من با نظر بد نگاه می‌کنند، به همین دلیل پس از مدت کمی پی‌بردم که غیر ممکن است از این طریق بتوان کاری از پیش برد [...]. از آن پس من نیز مانند دیگران عمل کردم. یعنی، به عبارتی «هیچ کار». به این ترتیب که فقط به میدان مشق سری می‌زدم و بالا و پایین می‌رفتم و سیگاری می‌کشیدم و مشقها و حرکات ابتدایی را که نظامیان ارمنی به دیگران می‌آموختند تماشا می‌کردم [...].

از این قسمت به بعد، نویسنده سفرنامه بیشتر به جامعه اروپاییان در شهر تهران، تا آن جایی که وی با آن تماس و ارتباط داشته است پرداخته، و از زندگی اروپاییانی که بیش از یک قرن پیش در تهران می‌زیسته‌اند ماجراهای تلخ و شیرین، ولی به هر حال جالبی را نقل می‌کند؛ مانند روابط عاشقانه منشی سفارتخانه انگلستان با زنی ایرانی که به عنوان رابطه غیر مجاز مردی «کافر» با زنی «مسلمان»، باعث رسوایی و برپا شدن آشوب و شورش در شهر می‌گردد. و یا ماجرای ورشکست شدن مردی فرانسوی که در شهر تهران کارخانه اسپاگتی سازی تأسیس کرده بود، ولی هیچ کس به جز عده‌ای قلیل اروپاییان، فرآورده‌های کارخانه او را نمی‌خریدند، زیرا، ایرانیان به علت خارجی و غیر مسلمان بودن صاحب کارخانه، فرآورده‌های آن کارخانه را «نجس و حرام» می‌انگاشته‌اند.

در میان نقل سرگذشتها و ماجراهای مربوط به اروپاییان در تهران، به مناسبت، نویسنده سفرنامه، دوباره گریزهایی نیز به مطالب مربوط به کشور ایران می زند؛ مانند اشاره به بعضی از محلات تهران، تعریف زمین و خاک حاصلخیز ایران برای کشاورزی؛ تحسین از ابتکار هوشمندانه ایرانیان در حفر چاههای قنات و شرح این روش آبیاری؛ حرام بودن مصرف گوشت بعضی از حیوانات از نظر دین اسلام؛ وسعت کشور ایران و جمعیت آن - که در یک قرن پیش بنا بر گفته پیرینی ۱۲ میلیون نفر بوده است - نظام سیاسی کشور ایران، که «استبداد سلطنتی، و در آن قدرت شخص شاه مانند قدرت خدای دومی» بوده است، «ولی با این همه، خود شاه تحت نفوذ و قدرت طبقه مذهبی و روحانیون» به سر می برده است؛ و بالاخره، شرحی از ثروت شاه و از جواهرات سلطنتی، و از گشتهای ناصرالدین شاه به مانند شاه عباس، بدون دادن اطلاع قبلی به اطرافیان و بیخبر از دیگران، در بعضی از خیابانهای شهر و سخن گفتن با مردم کوچه و خیابان. بنا بر گزارش پیرینی، یک بار خود وی که همانند بعضی عابرین دیگر از خیابان مقابل کاخ شاهی عبور می کرده، به طور اتفاقی مورد خطاب ناصرالدین شاه قرار گرفته بوده است.

نویسنده سفرنامه، در تاریخ دهم ماه مارس ۱۹۳۶ میلادی، در گذشته است.

ترتو، ایتالیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی